

بررسی ضرورت کاربست پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در مطالعات علوم اسلامی

تورج زینی‌وند^۱

چکیده

مطالعه روش تحقیق علوم اسلامی در گذر تاریخ، بیانگر این حقیقت است که آن علوم، علی‌رغم دستاوردهای درخشان علمی و فرهنگی فراوان، با چالش‌های چندی، از جمله حصرگرایی و تحویل‌انگاری در تبیین موضوع مواجه بوده‌اند. اما امروزه دیگر، شناخت عالمانه، دقیق و روشمند این علوم از یک جهت خاص یا یک زاویه محدود و محصور، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا این علوم با مفاهیم پیچیده و گوناگون دینی، فلسفی، کلامی، اخلاقی، عرفانی، ادبی، زبانی، روان‌شناختی، جامعه‌شناسی، فرهنگی، انسان‌شناسی و... در ارتباط هستند و شناخت کامل یکی از این حوزه‌ها بدون آگاهی از ارتباط و پیوند آن با دیگر قلمروها ناممکن است.

این پژوهش توصیفی - تحلیلی به بررسی ضرورت و اهمیت کاربست مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم اسلامی می‌پردازد و یافته‌های اساسی آن، چنین است که مطالعات میان‌رشته‌ای می‌تواند از طریق «گفت‌وگوهای فعال» و «تأثیرگذار»، به‌عنوان یک افق نوین و گسترده در قلمرو این علوم مطرح شود و با نگاه «کلی»، «منسجم»، «ترکیبی» و «تلفیقی»، خود را به‌عنوان جایگزین روش‌های پژوهشی سنتی در عرصه علوم اسلامی معرفی نماید و خونی تازه در رگ‌های این علوم جاری سازد.

واژگان کلیدی: علوم اسلامی، مطالعات میان‌رشته‌ای، روش پژوهش، دین‌پژوهی.

۱- مقدمه

۱-۱. تعریف موضوع

آغاز شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای، به مانند برخی دیگر از علوم بشری، به روشنی معلوم نیست؛ به نظر می‌رسد، یونان باستان از نخستین کسانی باشند که به این حوزه توجه نموده‌اند؛ از پارمیندس، پزشک و فیلسوف پیشاسقراطی، مباحثی در خصوص ارتباط ادبیات (شعر) و فلسفه (تفکر) منقول است (علوی‌پور و نعمتی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۲)؛ اما مطالعات میان‌رشته‌ای به‌عنوان یک دانش مدرن که دارای ضوابط و قوانین معین، حدود و چارچوب مشخص و روش تحقیق ویژه خود باشد، از قرن نوزدهم به بعد، در غرب گام در مسیر تحوّل و تکامل نهاده است.

تعیین تاریخچه و شیوه ورود مطالعات به دنیای اسلام نیز امری دشوار است؛ اما به نظر می‌رسد که پیشینه ورود مطالعات میان‌رشته‌ای به جهان اسلام در معنای مدرن آن، به‌عنوانی علمی که دارای قوانین، مرزها و روش تحقیق مشخصی باشد، به یک قرن نمی‌رسد. دلیل این فرضیه نیز (علی‌رغم برخی نمودها و جلوه‌ها) فقدان پژوهش‌های روشمند در میان آثار اندیشمندان معاصر در کشورهای اسلامی است.

بدون تردید، مطالعات میان‌رشته‌ای دانشی نوین به شمار می‌آید که به دلیل تکثر و پیچیدگی موضوعات و پدیده‌ها به دنبال پاسخی جامع، ژرف، چندوجهی و چندرشته‌ای به یک مجهول یا یک مسأله است؛ مجهول یا مسأله‌ای که شناخت و تبیین آن از طریق روش‌های رشته‌ای ناممکن است (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۸: ۲۲).

در تفکر میان‌رشته‌ای، یافته‌ها و دستاوردهای پژوهشگران حوزه‌های متعدد به‌گونه‌ای روشمند در کنار هم تلفیق و ترکیب می‌شود و تصویری جامع و طرحی کلی از گفتمان یک دانش حاصل می‌شود. در حقیقت، آن بخش از مباحث یک علم که به‌وسیله متخصصان آن حوزه در گذشته به‌صورت مستقل و جزیره‌ای بررسی می‌شد، در رویکرد میان‌رشته‌ای با تجارب دیگر پژوهشگران، تلفیق و ترکیب می‌شود و تصویری ژرف، پویا، کامل و روشمند از یک دانش را فراهم می‌کند.

از سوی دیگر، نادیده گرفتن و غفلت از اهمیت و ضرورت دانش میان‌رشته‌ای در روزگار معاصر سبب می‌شود که پژوهشگر و مخاطب در برابر پرسش‌ها و چالش‌های جدید و متعدد علوم با تحویل‌انگاری، برداشت‌ها و استنباط‌های محدود، محصور، جزئی، سطحی و... مواجه شوند که در نتیجه، خود و همگان را از فهم بسیاری از معارف و حقایق نیز محروم می‌سازند.

علوم اسلامی در معنای سنتی آن، با وجود دستاوردهای علمی فراوان و ارزشمند، در مسأله روش تحقیق با کاستی‌ها و چالش‌هایی، از جمله حصرگرایی در تبیین و تحلیل مباحث روبه‌رو بوده‌اند. چنین مسأله‌ای در درازمدت، موجبات سطحی‌نگری و تجزیه‌طلبی در علوم متعدد شده است.

این در حالی است که پژوهشگر علوم اسلامی می‌تواند برای حل یک مسئله، به جای گزینش روش‌های تک‌محور و مستقل، از ترکیب و تلفیق روش‌های گوناگون و متنوع فلسفی، کلامی، عرفانی، تفسیری، فقهی، حدیثی، ادبی، اخلاقی و... بهره‌گیرد. پژوهشگر در این بهره‌گیری، نباید خود را تابع روش خاصی قرار بدهد؛ بلکه به تنوع و تکثر در روش اندیشه‌کنند و روش‌های متکثر و متنوع را به‌عنوان واسطه و ابزاری برای حل مجهول و رسیدن به حقیقت و معرفت بداند.

اینکه فقهای اسلامی برای دریافت و استنباط احکام، از روش‌ها و منابع متعدد ادبی، تفسیری، منطقی، حدیثی، علم رجال و علم اصول فقه بهره می‌گیرند، یا اینکه برخی مفسران قرآن کریم، به‌ویژه معاصران، در تفسیر آیات شریفه، از علوم گوناگون عقلی، نقلی، زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی، تاریخ، روان‌شناختی سیاسی، اقتصادی و... استفاده می‌کنند، یا اینکه در روش سلوکی عرفانی از روش فلسفی اشراقی استفاده می‌شود و کلامی‌ها به روش استدلالی فلاسفه خود را نزدیک می‌کنند و در فلسفه اشراق میان استدلال و سیر و سلوک عرفانی پیوند حاصل می‌شود، نمونه‌هایی از تلاش پیشینیان اندیشه اسلامی در خروج از حصرگرایی در روش و تلاش برای تنوع و تکثر منهجی در یافتن حقیقت است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۷۵).

همچنین ناگفته نماند که در تلاش محدثین اسلامی در به‌کارگیری روش‌ها و علوم متعدد (علم جرح و تعدیل، علم رجال، مختلف الحدیث، علل الحدیث، غریب الحدیث، ناسخ الحدیث و منسوخه) برای فهم و استخراج احادیث، رگه‌ها و نمونه‌هایی از به‌کارگیری علوم میان‌رشته‌ای دیده می‌شود.

افزون براین، درکلام اسلامی، به‌عنوان علمی که درباره عقاید اسلامی بحث می‌کند، بهره‌گیری موضوعی از علوم منطقی، فلسفی، فقهی، تفسیری، روایی، اخلاقی و... وجود دارد. این مسئله نیز از نمونه تلاش‌های عالمان علوم اسلامی در عرصه مطالعات میان‌رشته‌ای است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۱۱۴، با اندکی تصرّف).

اما بدون تردید، حکمت متعالیه در تفکر اسلامی، نمونه‌ای برجسته - البته نه در معنای مطلق - از ورود به عرصه میان‌رشته‌ای و پژوهش‌های ترکیبی و تلفیقی است. «فلسفه وی [ملاصدرا] به دلیل وسعت منابع، بی‌تردید غنی‌ترین مکتب فلسفی در جهان اسلام به شمار می‌رود و همین امر موجب شد تا مسائل و مباحث حکمت متعالیه، بسی بیشتر و متنوع‌تر از مکاتب دیگر فلسفی باشد. وی از هر مکتب فکری، تنها مطالبی را برمی‌گزیند که میزان استدلال عقلی و شهود قلبی بر آن صحه گذارند» (برنجکار، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

پیدا نمودن تاریخ تکامل این مطالعات در میان مسلمانان نیز کاری بس دشوار است و به نظر می‌رسد «در فرهنگ اسلامی، ملاصدرای شیرازی، پیشرو تفکر میان‌رشته‌ای در حوزه مطالعات دینی است که با چالش خواندن فلسفه، کلام، عرفان و علوم تفسیری، به روی آوردی ژرف در حکمت متعالیه دست یافته است. حکمت متعالیه، در واقع روی آوردی متعالی و حاصل چالش بین‌رشته‌ها در حل مسئله واحد الهیاتی است. ملاصدرا در غالب مواضع، به تلفیق روشمند آرا نیز می‌پردازد» (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۸: ۴۱۱).



همچنین لازم به ذکر است که مقصود نگارنده از علوم اسلامی در این گفتار، آن رشته‌ها و مجموعه دانش‌هایی است که به‌گونه‌ای روشن و ریشه‌دار، با مباحث و مسائل انسانی، دینی و اسلامی در پیوند عمیق و تعامل ناگسستگی است و بنیاد و خاستگاه آنها نیز در امور وحیانی و آموزه‌های دینی نهفته است و هدف اساسی آنها نیز شرح و فهم و استنباط متون دینی به‌منظور دستیابی به اصلاح و سعادت و تکامل حقیقی انسان استوار است (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۱۷، با اندکی تصرف).

البته ناگفته نماند که میان علوم اسلامی در حقیقت و جوهر، نوعی روابط «تداخلی» و «تکاملی» وجود دارد که ویژگی بارز، غالب و مسلط بر همه علمی است که در سایه فرهنگ و تمدن اسلامی، به‌ویژه علمی که در خدمت فهم و تفسیر قرآن کریم هستند، به شمار می‌آید. به زبان دیگر، متون دینی به‌ویژه قرآن کریم، محور و اساس این مشارکت‌سازنده و روابط تنگاتنگ در علوم اسلامی است. لذا همسویی ژرف و روابط ناگسستگی این علوم به‌گونه‌ای است که امکان تجزیه و تفرقه میان آنها وجود ندارد؛ بلکه این علوم کلیتی واحد هستند که هدف عمومی آنها فهم و تفسیر آموزه‌های قرآنی است و علی‌رغم اینکه هر یک روش تحقیق و موضوع تخصصی خویش را دارا هستند، اما گسسته و بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند (بن‌عمر، ۲۰۱۶: ۷۹-۹۸؛ عبدالرحمن، ۱۹۹۹: ۲۸؛ الراجحی، ۱۹۸۱: ۱۵۳).

لذا دعوت به استفاده از روش‌های میان‌رشته‌ای، هرگز به معنای انکار این روابط استوار، ژرف و دیرینه نیست؛ بلکه مقصود، تقویت و تحکیم روابط این علوم در استفاده از دانش‌ها، نظریه‌ها و دیگر تجربیات معرفتی نوین است؛ به‌گونه‌ای که بتوان به پرسش‌ها، نیازها و چالش‌های امروزی مخاطبان، پاسخ‌های شایسته و درخوری را عرضه کرد.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

در مطالعات سنتی علوم اسلامی، بیشتر با رویکردهای تخصصی مجزا و استقلال رشته‌ای به بررسی و تحلیل یک مسئله، پرداخته شده است. برای تحلیل جامع و ژرف این علوم، لازم است که ضمن استفاده از آن دستاوردهای ارزشمند، به رویکرد استفاده از تجارب پژوهشگران دانش‌های دیگر نیز عنایت شود. درحقیقت، ارائه تصویر دقیق و کامل از هر یک از علوم اسلامی با مطالعات میان‌رشته‌ای، بیشتر و عالمانه‌تر فراهم می‌شود. هرچند که نگارنده بر این باور است که لازم است، ضمن بازخوانی روش‌های سنتی پژوهش در علوم اسلامی، اصول و مبانی مطالعات میان‌رشته‌ای که عمدتاً از سوی اندیشمندان غربی مطرح شده است، با احتیاط و دقت، مورد کنکاش و بررسی قرار گرفته و با آسیب‌شناسی و بومی‌سازی آنها گام در مسیر تجدید و پویایی نهاد.

۳-۱. روش پژوهش

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است و ضمن بیان مختصری از تاریخچه شکل‌گیری مطالعات

میان‌رشته‌ای در غرب و جهان اسلام، به طرح و تحلیل روشمند چرایی ضرورت و اهمیت این رویکرد و چگونگی کاربرد این روش نوین در علوم اسلامی پرداخته شده است.

۴-۱. پرسش پژوهش

۱. رویکرد میان‌رشته‌ای در علوم اسلامی از چه ضرورت و اهمیتی برخوردار است؟

۲. روش پژوهش در این رویکرد با محوریت علوم اسلامی چگونه است؟

۵-۱. پیشینه پژوهش

برزگر (۱۳۸۸)، علوی‌پور و نعمتی‌پور (۱۳۸۸) نامور مطلق و کنگرانی (۱۳۸۹) و زینی‌وند (۱۳۹۲)، از جمله کسانی هستند که به برخی از ابعاد و زوایای نظری مطالعات میان‌رشته‌ای اشاره نموده‌اند. اما به نظر می‌رسد که حوزه روش‌شناسی علوم اسلامی در رویکرد میان‌رشته‌ای، کمتر مورد اهتمام بوده است. شاید بتوان گفتار شانزدهم کتاب روش‌شناسی مطالعات دینی (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۸) را یکی از نمونه‌های شاخص و نوین این حوزه قلمداد نمود. نگارندگان در نوشتن این جستار، از دیدگاه‌های مؤلف این پژوهش، بهره‌افراوان برده است. پژوهشگران دیگری از جمله درزی و دیگران (۱۳۹۲)، یعقوب‌نژاد (۱۳۹۳)، ابراهیمی (۱۳۹۳) و شجاعی و دیگران (۱۳۹۴) نیز به ابعاد و زوایای دیگری از این موضوع پرداخته‌اند. تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های مذکور و مشابه در این است که این گفتار به‌گونه‌ای متفاوت، مسئله‌محور، جامع‌تر، روشن و صریح، به تجزیه و تحلیل موضوع پرداخته است.

۲. تحلیل موضوع

۱-۲. پرسش نخست

کاربست مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم اسلامی از چه ضرورت و اهمیتی برخوردار است؟ واقعیت این است که روش‌شناسی علوم اسلامی در معنای سنتی آن، با چالش‌ها و دشواری‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. یک‌سونگری، تک‌گویی و نگرش به موضوع مورد بحث از یک زاویه محدود و محصور، تعصب در طرح موضوع، فقدان انعطاف‌پذیری در تحلیل مباحث، تحلیل ناقص متون مورد بحث، جدال‌های غیراحسن و ردنویسی و نقیضه‌گویی‌های بسیار و... از جمله این چالش‌ها هستند که بررسی، تحلیل و اثبات این فرضیات در علوم اسلامی، خود نیازمند پژوهش‌های مستند و مستدلی است که در این گفتار گزیده نمی‌گنجد.

در حقیقت، برخی از زوایای علوم اسلامی همچنان بر مخاطبان و طالبان این علوم پوشیده مانده است و رویکرد میان‌رشته‌ای، یکی از راه‌های آشکارسازی آن ابعاد پوشیده و پنهان است. به عبارت دیگر، روش تحقیق علوم اسلامی در گذر تاریخ، علی‌رغم دستاوردهای ارزشمند و درخشان، با محدودیت و نقصان همراه بوده است و یکی از راه‌های ناگزیر برای گریز از چنین چالشی، همین مطالعات



میان‌رشته‌ای است. برخی نزاع‌ها و جدال‌ها میان مفسران، محدثین، فلاسفه، متکلمین، عرفا و متصوفه، همین حصرگرایی تفکر سنتی و دوری از تکررگرایی و تنوع‌طلبی در امر اندیشه است. هر گروهی از اینها، از ابزار و روش پژوهشی خود خرسند بوده و خویش را کامیاب و موفق پنداشته و دیگران را ناکام و ناقص تصور کرده‌اند. آنان خود را از یافته‌های دیگران بی‌نیاز دانسته و از دیدگاه‌های دیگران، یا غفلت کرده و یا آن را انکار و نفی کرده‌اند. این جزم‌اندیشی و حصرگرایی، موجب نزاع‌ها و درگیری‌های بی‌حاصلی در تاریخ تحول این علم شده است (ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۸۸: ۳۳۷-۳۷۷).

لذا نخستین ضرورت و اهمیت مطالعات میان‌رشته‌ای، همین خروج از حصرگرایی در تحلیل مباحث علمی است؛ بر پژوهشگران علوم اسلامی شایسته است که بپذیرند، امروز برخلاف گذشته، دیگر نمی‌توان پاسخی واحد برای تحلیل یک مسئله یافت و نباید تصور شود که همه حقیقت، تنها همان چیزی است که ما بدان می‌اندیشیم یا رسیده‌ایم؛ بلکه حقیقت کامل مسائل علمی، امری متنوع و متکثر است و در بافت‌های گوناگون و درهم‌تنیده، قابل دستیابی است.

دیگر ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی، این است که اهتمام به چنین پژوهش‌هایی، موجب لطافت و انعطاف در پذیرش یا تحلیل حقیقت و تعمیق تفکر در پژوهش‌های اسلامی می‌گردد. واقعیت این است که سطحی‌نگری و اعتقاد به یک راه حل و یا یک پاسخ واحد (این است و جز این نیست) مانع دستیابی حقیقی به معرفت کامل می‌شود. رشد تمدنی و فرهنگی بشر، گواه این است که معرفت، حاصل آگاهی از شبکه‌های گفتمانی و درهم‌تنیده علوم متعدد است.

رویکرد میان‌رشته‌ای، پژوهشگران را از این بحران‌های سطحی‌نگری و محصورگرایی‌های می‌بخشد و آنان را به سمت و سوی ژرف‌تر و کامل‌تری از حقیقت سوق می‌دهد؛ حقیقتی انعطاف‌پذیر که تا پیش از این، تنها بخش‌های اندکی از آن برای محققان و مخاطبان قابل دستیابی بود. اما همان‌طور که گفته شد، ذره‌بین مطالعات میان‌رشته‌ای در مواجهه با یک مسئله، از تمام ابعاد و زوایا به آن مسئله می‌نگرد و بر آن است تا از طریق گفت‌وگوهای فعال و تأثیرگذار، فهم دقیق‌تر و شناخت کامل‌تری را بر مخاطبان عرضه نماید.

نادیده گرفتن عنصرگفت‌وگویی پویا و تأثیرگذار در اندیشه اسلامی، چالش‌ها و آسیب‌های فراوانی به همراه داشته است؛ نزاع و جدال میان عرفا و فلاسفه، فقیهان و فلاسفه، عرفا و فقیهان و نیز خود فلاسفه اسلامی با یکدیگر، اگرچه در تکامل و شکوفایی عقلی و تضارب فکری میان متفکران اسلامی سودمند بوده و موجب طرح پرسش‌ها و پاسخ‌های فراوانی گردیده است، اما بعضاً آسیب‌هایی تلخ و نازیبا بر درخت تناور فرهنگ و تمدن اسلامی وارد کرده است.

اگر آن اندیشمندان، به جای صدور احکام تکفیر و ارتداد یا اتهام زدن و فحاشی‌گویی و جدال غیراحسن، رویکرد و روش فکری خود و دیگری را به‌عنوان موهبت و ابزاری برای رسیدن به حقیقت و معرفت به کار



می‌گرفتند، شاید برخی اختلافات و دشمنی‌ها از میان رخت برمی‌بست و درون‌مایه‌های فکری بیشتری بر مخاطبان عرضه می‌شد. به کتاب تهافت التهافت ابن‌رشد اندلسی بنگرید که چگونه فحاشی‌های غزالی را با فحاشی پاسخ داده است! خود غزالی نیز در سه مورد از بیست مسئله، بر فیلسوفان مشایی، به‌ویژه فارابی و ابن‌سینا، حکم تکفیر صادر نموده است. نکته قابل تأمل اینجاست که ابن‌رشد، روش کلامی و فلسفی غزالی را نمی‌پسندد و احکام فقهی او را در باب تکفیر فیلسوفان زشت می‌شمارد و وی را به جهالت و شرارت و ناآگاهی و بی‌بهره‌گی از فلسفه متهم می‌کند (ابن‌رشد، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۲، مقدمه مترجم).

در حقیقت، مخالفت و دشمنی با فلسفه در نیمه دوم قرن سوم و آغاز قرن چهارم با ابوالحسن اشعری آغاز شد. پس از اشعری، ابوبکر البلاقلانی، امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی راه او را پیمودند. در تاریخ تفکر اسلامی کسی را نمی‌شناسیم که در مخالفت و معارضه گستاخانه با فلاسفه هم‌سنگ و هم‌پایه غزالی به شمار آید. آنچه این مخالفت و پرخاشگری را به وجود آورد، سلسله‌ای از علل و عوامل بود که در متن تاریخ جامعه اسلامی ریشه داشت (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۲).

شایسته است که به این سخن استاد با دیده تأمل بنگریم؛ آنجا که ریشه‌های این دشمنی‌ها، مخالفت‌ها و معارضه‌ها را نه در مباحث علمی و معرفتی، بلکه برخاسته از متن تاریخ و فرهنگ سرزمین‌های اسلامی تحلیل می‌نماید؛ فرهنگی که برخی اندیشمندان، خود را عین و محض حقیقت می‌دانستند و دیگران را بی‌بهره از آن.

ابن تیمیه بر حرمت منطق و کلام فتوا می‌دهد و جلال‌الدین سیوطی همین راه ایشان را در نکوهش این دو علم می‌پیماید. پیروان چنین رویکردی غیرمنطقی، بحث‌های عقلی و کلامی را بدعت و حرام می‌دانستند. (نیکزاد، ۱۳۸۶: ۵-۶).

کشته شدن حلاج و سهروردی در تاریخ اندیشه اسلامی، نمونه‌ای از حصرگرایی محض برخی از فقهای آن روزگاران بوده است که آموزه‌های دینی را تنها در ظاهر متون دینی تفسیر و تحلیل می‌کردند و هرگز در پی فهم و احترام و بهره‌گیری از دیدگاه‌های دیگران نبودند. «این فقیهان به ظاهر متون و نصوص دینی که اشاره به خاتمیت محمد ﷺ داشت، تمسک می‌کردند؛ ولی سهروردی بین نقل و عقل و امکان تاریخی (وقوعی) و امکان عقلی فرق نهاد... این مشکل به قیام فقیهان بر ضد سهروردی انجامید که می‌خواستند وی را از مجلس ملک ظاهر دور سازند. از این رو به قتلش فتوا دادند و به سلطان صلاح‌الدین متوسل شدند که امر به خفه کردنش داد (علی ابوریان، ۱۳۷۲: ۲۳-۲۴).

حلاج نیز قربانی تعصب کور فقهای اشعری مذهب آن روزگاران علیه اندیشه‌ورزان و صوفیان بوده است: «آنچه بر سر حلاج آمد، نمونه‌ای است برای هر سگالنده آزاداندیشی که رأی خویش را آشکار دارد یا به خود جرئت مناقشه و رویارویی با فقیهان را بدهد که پرچم تعصب‌آمیز نص دینی را بر دوش دارند» (همان: ۳۲).



چه کسانی شیخ ابو عبدالله شمس‌الدین محمد بن جمال‌الدین مکی‌العاملی معروف به «شهید اول» (۷۳۴-۷۸۶ق) صاحب لمعه دمشقیه و شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد‌العاملی الجبعی (۹۱۱-۹۵۵ یا ۹۶۵ق) ملقب به «شهید ثانی» را به اتهام بدعت و ارتداد به شهادت رساندند؟ همان قضات، فقیهان و جاهلانی که به جای گفت‌وگو و درک و فهم یا نقد و تحلیل آرای ایشان، از «زبان شمشیر» استفاده کرده و آن دو را به شهادت رساندند. شوربختانه از این نمونه‌ها در تاریخ اندیشه اسلامی باید با تعبیر «تاریکی» و «تأسف» یاد نمود. تاریکی‌هایی که می‌توانست با اندکی گفت‌وگو و شکیبایی و احترام به آزاداندیشی، به «روشنایی» و «تأمل» تبدیل شود.

به نظر می‌رسد که اگر آن فقیهان و این اندیشمندان و نظایر آنان که در تاریخ تفکر اسلامی نیز کم نیستند، ابزارها و روش‌های معرفت‌شناسی خود را در یک گفت‌وگوی مؤثر همچون چراغی برای تبیین و دستیابی به حقیقت، با هم تلفیق و جمع می‌نمودند، از این همه ارتداد و تکفیر و اختلافات موجود میان ایشان کاسته می‌شد و به نتایج بهتری دست می‌یافتند. آنها می‌توانستند با بهره‌گیری پویا از دانش‌های یکدیگر، برگ‌های درخشان و زرینی را بر تاریخ اندیشه اسلامی بیفزایند:

عرضه را آورده بودندش هنود
اندر آن ظلمت همی شد هرکسی
اندر آن تاریکی‌اش کف می‌بسود
گفت: همچون ناودان است این نهاد
آن بر او چون بادبیزن شد پدید
گفت: شکل پیل دیدم چون عمود
گفت: خود این پیل چون تختی بده است
فهم آن می‌کرد، هرجا می‌شنید
آن یکی دالش لقب داد، این الف
اختلاف از گفتشان بیرون شدی

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود
از برای دیدنش مردم بسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
هم چنین هریک به جزوی که رسید
از نظرگه گفتشان شد مختلف
در کف هرکس اگر شمعی بدی

(مولوی، ۱۳۸۵، دفتر سوم، ابیات ۱۲۵۹-۱۲۶۸).

به نظر می‌رسد، فیل در این حکایت مثنوی، تمثیلی از همان «حقیقتی» است که طالبان معرفت در این خانه (دنیا) از زوایا و ابعاد گوناگون در جستجو و فهم آن هستند؛ اما به دلایلی که ریشه اساسی آن «ناآگاهی» و «جهل» است، موفق به کسب فهم آن نمی‌شوند. آن طالبان معرفت چون از ابزارهای لازم دانش و معرفت

برخوردار نبودند، همچون آدم‌های کور و ناتوانی ترسیم شده‌اند که حسب برداشت و استنباط خود، «تصویری وارونه» از حقیقت را ارائه می‌دهند. اگر آنان، با درایت لازم و بینش مناسب و راهنمای خوب، به کشف حقیقت می‌پرداختند، به نتایج بهتر و ژرف‌تری دست پیدا می‌کردند. جهان اندیشه بیش از آنچه که با تعصب، جمود و جهل حرکت کند، در بینش، بصیرت، آگاهی و ژرف‌کاوی و معناگرایی سیر می‌نماید. در بیانی ساده‌تر، فهم و تصور ما از حقیقت علم و معرفت، به دلیل ماهیت علم، متعدد و متکثر است. اگر این «فهم‌های متفاوت» به‌درستی و به دور از جهل و تعصب در کنار هم قرار گیرند، درک «آسان‌تر»، «عمیق‌تر» و «درست‌تری» از حقیقت و معرفت عرضه می‌شود.

۲-۲. پرسش دوم

روش پژوهش در مطالعات میان‌رشته‌ای با محوریت علوم اسلامی چگونه است؟

همان‌طور که گفته شد، مطالعات میان‌رشته‌ای، مانند دیگر علوم، دارای روش تحقیق خاص خود است؛ روشی متنوع، متعدد، معقول و منطقی که اطلاعات گوناگون و مختلف را به‌گونه‌ای روشمند با هم ترکیب و تلفیق می‌کند تا به حل یک مسئله واحد بپردازد؛ نه اینکه بدون طرح و برنامه دقیق پژوهشی، یافته‌ها و اطلاعات گردآوری شده را فقط در کنار هم قرار دهد (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۸۹).

پژوهشگر عرصه میان‌رشته‌ای با دو روش مواجه است: روش مکانیکی و دینامیکی. در گونه نخست، «آرای مختلف را از علوم گوناگون اخذ می‌کند؛ اما هر کدام از آن‌ها را با طرح و برنامه پیشین، در نظام معرفتی معینی جای می‌دهد...». محقق در این برنامه با دوری از حصرگرایی روش‌شناختی، از دیدگاه‌های مختلف بهره‌مند می‌شود و از هیچ دیدگاهی اعراض نمی‌کند؛ اما بهره‌مندی وی از دانش‌های مختلف، صرفاً برای تأسیس نظام معرفتی خاصی است. چنین رهیافتی مطالعه میان‌رشته‌ای نیست» (همان: ۳۹۰).

اما «کثرت‌گرایی مبتنی بر برنامه دینامیکی، اساساً و به یک معنی، در مقام جمع آرا نیست؛ بلکه در واقع، آرای مختلف را به طریقی پویا، در تصرف و ترکیب می‌گیرد که در این میان به دیدگاهی ژرف‌تر برسد...». چنین مطالعه‌ای را کثرت‌گرایی دیالکتیکی و یا مطالعه میان‌رشته‌ای می‌نامیم» (همان).

به‌هرحال، برآیند آنچه گذشت، چنین است که پژوهشگر عرصه علوم اسلامی در رویکرد میان‌رشته‌ای، بایسته است که در انجام طرح پژوهشی خود، از افق دید گسترده و روحیه شکیبایی و بردباری بیشتری برخوردار باشد و قلمرو مطالعاتی خویش را به جای محصور شدن در یک متن محدود و معین، به سمت و سوی قلمروهای چند متن مشخص و معتبر سوق دهد.

شاید در تعبیری دیگر بتوان گفت که در این رویکرد، پژوهشگر علوم اسلامی در استفاده از یافته‌های دیگران، استقلال علمی دانش خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه با برخورداری از روحیه تسامح و سعه صدر، یافته‌های خود و دیگران را در یک فرایند متعامل و متقابل پرورش داده و در ارتباط با «کل» و «جامعیت»



متن، موضوع و مسئله، تفسیر و تحلیل می‌کند.

به عبارت دیگر، در این گونه از مطالعات دیالکتیکی، متخصصان علوم اسلامی، آگاهانه و روشمند به مرزهای معرفتی و روشی یکدیگر وارد می‌شوند و در این ورود، تلفیق دانش، روش و مهارت، با هدف ایجاد یک «کل منسجم» صورت می‌گیرد. در چنین رویکردی، یافته‌ها و شناخت‌ها در نگرشی گفت‌وگومحور، پویا و کلی‌نگر، ترکیب و تلفیق می‌شوند (ر.ک: خورسندی طاسکو، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۵).

در این ترکیب و تلفیق، گونه‌ای از پویایی و جامع‌نگری دیده می‌شود؛ زیرا در این نگرش، شبکه‌گفتمان علمی غالب بر مسئله، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد تا پاسخ ژرف‌تر و روشن‌تری از حل مسئله یافت شود؛ یعنی یک پژوهشگر، مرزهای مصنوعی علوم اسلامی را نادیده گرفته و ضمن حرکت به سوی کل، در یک گفت‌وگوی فعال و تأثیرگذار، به مسئله مورد نظر پاسخی جامع‌تر و غیرتک‌رشته‌ای می‌دهد.

همان‌طور که گفته شد، مطالعات میان‌رشته‌ای به معنای انکار استقلال علوم و نادیده گرفتن مرزهای تخصصی آنها نیست. حتی فلسفه ملاصدرا که از روش‌های گوناگون فکری بهره‌جسته است، دارای یک نظام فکری مستقل است. «فلسفه صدرالمآلهین، یک فلسفه التقاطی نیست؛ بلکه یک نظام خاص فلسفی است که هرچند روش‌های فکری گوناگون اسلامی در پیدایش آن مؤثر بوده‌اند، باید آن را نظام فکری مستقلی دانست» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۸۲).

در حقیقت، روش فلسفه ملاصدرا شاهراه تلفیق فلسفه و عرفان و سنت بوده و ایشان توانسته است از طریق کاربست روش‌های گوناگون و گفت‌وگوی میان علوم متعدد، لباس تازه و نوینی بر بسیاری مفاهیم فلسفی و عرفانی ببوشاند: «آنان که برای ملاصدرا یک مکتب فلسفی خاص قائل‌اند، آن را به‌منزله شاهراهی تلقی می‌کنند که راه‌های فرعی فلسفه مشاء، فلسفه اشراق، عرفان و معارف کتاب و سنت به آن منتهی می‌شود و کار بزرگ و مهم صدرا را اعطای ثوب و صورت جدید به میراث گذشتگان و جمع میان چیزهای جمع‌نشده می‌دانند» (فرقانی، ۱۳۸۵: ۲۶).

استاد مطهری نیز در گفتاری دیگر، روش فلسفی صدرا را به ماشینی تشبیه می‌کند که از قطعات ماشین‌های دیگر ساخته شده است (مطهری، ۱۳۶۹: ۷۷) و این یعنی ترکیب، تلفیق مبتکرانه و بهره‌گیری هوشمندانه صدرا از علوم و معارف متعدد، و در تعبیری امروزی‌تر، استفاده خردمندانانه از روش مطالعات میان‌رشته‌ای در حل چالش‌ها و پرسش‌های فکری.

همچنین نمونه بارز و ممتاز به‌کارگیری رویکرد مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه تفسیر، تفسیر المیزان است. علامه در این اثر گرانسنگ، از علوم گوناگون فلسفی، حدیثی، تاریخی و ادبی در تبیین آیات الهی بهره‌جسته است. سید قطب نیز در فی ظلال القرآن الکریم از علوم ادبی، روان‌شناختی، اجتماعی و کلامی استفاده کرده است. همین رویکرد تکتیری، بر قدرت و قوت کار مفسران، به‌ویژه صاحب المیزان، افزوده

است. در آثار آیت‌الله نائینی، آیت‌الله نجم‌آبادی، آیت‌الله طالقانی، علی شریعتی، مهدی بازرگان و نمونه‌ها و رگه‌هایی از پیوند قرآن کریم با مسائل اجتماعی دیده می‌شود.

یقیناً روش تفسیر با روش علوم دیگر متفاوت است؛ اما مفسرانی مانند علامه و سید قطب با بهره‌گیری و مدد از آن علوم، در پی فهم بهتر و عمیق‌تری از آیات شریفه بوده‌اند. آنان هرگز در امر تفسیر، در لباس فلاسفه و متکلمان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و ادیبان و... ظاهر نشده‌اند؛ بلکه به اندازه‌ای از آن علوم بهره جسته‌اند که تخصص تفسیری خود را تحت الشعاع قرار ندهند و در عین حال، حوزه معرفتی خویش را از آن علوم بی‌بهره نگذاشته‌اند.

آنچه مسلم است، این است که مرزهای سنتی علوم اسلامی نمی‌تواند به کمال و دقت، پاسخ‌گویی نیازهای مخاطبان باشد؛ چون نیازهای انسان امروزی، چندبُعدی و چندوجهی شده است؛ لذا ضرورت بازنگرایی در شیوه طرح مباحث، امری اساسی است (پارسا، ۱۳۹۵، گفت‌وگو، www.ihs.ac.ir).

نگاهی به رشد روزافزون چالش‌ها و نیازهای دینی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جهان اسلام و نیز تأثیرپذیری از اندیشه روشنفکران و متفکران غربی، موجب تمایل بیشتر اندیشمندان به استفاده از علوم میان‌رشته‌ای در علوم و معارف اسلامی شده است. اندیشمندانی همچون حسن حنفی، نصر حامد ابوزید، محمد عابد الجابری، طه جابر العلوانی، محمد ارکون، هشام الجعیط، کمال توفیق هلباوی، راشد الغنوشی، عبدالمنعم سعید و محمد شحرور، با استفاده از ابزارها و روش‌های مشهور و بعضاً میان‌رشته‌ای دینی، همچون عقلانیت، انتقادی تحول‌گرایی (تاریخی‌گرایی)، سکولاریسم، ساختارگرایی، زبان‌شناسی، هرمنوتیک، معناشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و نشانه‌شناسی، بر آن بوده‌اند تا فهم روزآمد و نوین‌تری از معارف اسلامی عرضه نمایند. هرچند که آسیب‌شناسی عمومی رویکرد میان‌رشته‌ای این اندیشمندان معاصر عرب، گواه چالش‌های زیر نیز هست:

۱. استفاده از دین و آموزه‌های دینی به‌عنوان ابزاری در جهت تأیید دستگاه فکری خویش، نه به‌عنوان راهی برای فهم و درک بهتر آموزه‌های دینی؛

۲. کلی‌گویی و مشخص نکردن محدوده فکری خود در تحلیل و نقد مباحث دینی؛

۳. درک نادرست از مفهوم دین، قرآن و آموزه‌های دینی در پاره‌ای از موارد؛

۴. تأثیرپذیری افراطی از اندیشه‌های فیلسوفان و متفکران غربی در برخی زمینه‌ها؛

۵. تأثیرپذیری از اندیشه‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و پوزیتیویسم؛

۶. تلاش آگاهانه یا ناآگاهانه برای تحمیل سرنوشت مذهبی و فرهنگی اروپا بر فرهنگ عربی و اسلامی.

پرداختن به هریک از این چالش‌ها و آسیب‌ها، خود پژوهش‌های عمیق و مجال بلندی را می‌طلبد و از آنجا که پژوهشگران دیگری به تفصیل به تحلیل و تبیین این مباحث پرداخته‌اند، به‌منظور دوری از قلم‌فرسایی



و خروج از بحث، مخاطبان را به خوانش آثار آنان ارجاع می‌دهیم (فکری و صالحی، ۱۳۹۷؛ استادی و مسعودی، ۱۳۸۸؛ استادی، ۱۳۹۹؛ میرزاده، ۱۳۹۴).

به همین دلیل، برخی از پژوهشگران اگرچه بر ضرورت کاربرد مطالعات میان‌رشته‌ای در قرآن کریم تأکید می‌کنند و آن را به‌عنوان ابزار و رویکردی برای فهم بهتر و تفسیر روزآمد، پاسخ به پرسش‌ها و چالش‌های جدید فکری، مسئله نظریه‌پردازی و اثبات معجزه قرآن می‌دانند، اما در عین حال، برای کاستن از این چالش‌ها و آسیب‌ها، به شماری از اصول و الزامات کلامی در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با قرآن کریم قائل هستند. این الزامات کلامی در سه سطح تبیین شده است:

۱. سطح معرفت‌شناسی (Epistemology): تأمل در منشأ الهی بودن قرآن و الفاظ آن، تحریف‌ناپذیری قرآن کریم در دریافت و ابلاغ، ذوب‌طون بودن قرآن و مسئله جاودانگی آن؛

۲. سطح نظام اصطلاحات (Terminology): یعنی اصلاحات مورد استفاده در این حوزه در بُعد تعریف و وضع، باید به‌گونه‌ای روشن و واضح باشد که به‌عنوان زبان مشترک، با ابعاد کلامی قرآن کریم تعارض و تضاد نداشته باشد؛

۳. سطح روش‌شناسی (Methodology): پایبندی به اصول و قواعد عمومی و تخصصی پژوهش و به‌کارگیری درست و روشمند آنها، تسلط و مهارت بر قواعد پژوهش در قرآن و علم مورد نظر، فهم و تفسیر صحیح از آیات و آموزه‌های قرآنی (ر.ک: شجاعی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۱-۴۵).

نکته کلیدی و مسئله بسیار مهم دیگری که در مطالعات میان‌رشته‌ای مرتبط با قرآن کریم (و شاید قابل تعمیم بر دیگر حوزه‌های علوم اسلامی باشد که صدا البته این سخن نیاز به پژوهش و بررسی دارد) قابل ملاحظه است، انتخاب گونه درست، کاربردی و تأثیرگذار در این زمینه است. درزی و دیگران (۱۳۹۲) این مطالعات را در سه گونه چندرشته‌ای (Moltidisciplinarity)، میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary studies) و فرارشته‌ای (Multidisciplinarity) تفکیک نموده‌اند. این پژوهشگران معیار و سنجه خود در این تقسیم‌بندی را بر اساس میزان همکاری، تعامل و ترکیب هم‌گرایانه میان رشته‌ها برای حل مسائل دانسته‌اند. از نظر ایشان، در چندرشته‌ای، یا همان تطبیق، ترکیب و هم‌گرایی در رشته‌های درگیر در کمترین میزان است. اما در میان‌رشته‌ای، برخلاف چندرشته‌ای، به دلیل ایجاد زبان مشترک و برقراری گفت‌وگوی تأثیرگذار، شاهد هم‌گرایی و ترکیب بهتری از رشته‌ها هستیم.

افزون بر این، میان‌رشته‌ای قرآنی به دوگونه اصلی میان‌رشته‌ای روشی و میان‌رشته‌ای نظری تقسیم می‌شود. در میان‌رشته‌ای روشی از چهارگونه مختلف (فلسفی، تجربی، تاریخی و تفسیری) برای حل یک مسئله چندتباری استفاده می‌شود. اما در میان‌رشته‌ای نظری، از علوم دیگری برای فهم یک موضوع استفاده می‌شود که خود نیز بر دو نوع است: در نوع نخست، از علوم دیگری برای فهم مفاهیم چندتباری در قرآن کریم

استفاده می‌شود. در نوع دوم به حل مسائل فردی و اجتماعی انسان با بهره‌گیری از گفتمان قرآنی و مفاهیم مطرح شده در دیگر علوم پرداخته می‌شود.

همچنین در فرارشته‌ای قرآنی، نیز نگرشی کل‌نگر به پدیده‌ها وجود دارد و بیشتر، پژوهش‌هایی را دربر می‌گیرد که بر مبنای موضوعاتی (مانند تجارب معنوی) هستند که به رشته و دانش خاصی تعلق ندارند (همان: ۷۳-۱۰۲).

به هر حال، «در مطالعات قرآنی با متن مواجه هستیم و هر علمی که بتواند ما را به فهم بهتر و دقیق‌تری از این متن برساند، باید توجه کرد و بی‌توجهی به آن، مساوی با فهم ناقص و یا فهم غلط است» (فخاری، ۱۴۰۰: www.iqna.ir).

از این رو، گزینش یک دانش و یک روش و نفی دانش‌ها و روش‌های دیگر، پژوهشگر حوزه علوم اسلامی را از جامع‌نگری و دریافت همه حقیقت محروم می‌سازد. همچنین در مطالعات میان‌رشته‌ای صرف در کنار هم قرار دادن یافته‌های این علوم یا دیگر علوم مطرح نیست؛ یعنی بدون ایجاد تعامل مؤثر و پویا میان علوم، روش و دیدگاه تازه‌ای خلق نمی‌شود؛ اما اگر میان خود این علوم - یا علوم دیگر - که به منظومه علوم اسلامی مشهور هستند، تعامل و گفت‌وگوی مؤثر، روشمند و متنوع برقرار شود، رهاوردها و نتایج ارزشمندی به دنبال خواهد داشت (نقیبی، ۱۳۸۹: www.hamshahrionline.com).

نکته مهم و کلیدی که به عنوان الزامات پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی قابل تأمل و ذکر است، این است که در صورتی که مطالعات میان‌رشته‌ای با رعایت ضوابط و الزامات علمی در مطالعات قرآنی، مسیر خویش را پیش ببرد، آثار و نتایج ارزشمندی را به همراه خواهد داشت؛ آثاری همچون فهم بهتر آیات قرآن، امکان تفسیر قرآن مبتنی بر مسائل روز، پاسخ به پرسش‌ها و نیازهای نوین، نظریه‌پردازی‌های علمی در حوزه‌هایی همچون علوم انسانی و همچنین اثبات اعجاز قرآن کریم (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۲۷-۱۲۸).

اما در صورت عدم اهتمام به این ضوابط و الزامات، انحرافات و پیامدهای منفی را به دنبال خواهند داشت: تحمیل نظریه‌هایی علمی بر قرآن، بی‌توجهی به اهداف اساسی دین، قرآن و یا اغراض سوره‌ها و آیات، غفلت از سیاق زبانی و فضای تاریخی آیات و تفسیر به رأی (شجاعی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۳).

لذا همان‌طور که گفته شد، پرداختن به مباحث علوم اسلامی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای می‌تواند ما را در فهم منطقی، روشمند، درست، دقیق و روزآمد آموزه‌های دینی کمک کند. همچنین لازم است که برای دستیابی به چنین هدفی در ابتدا به کنکاش در تحولات و سیر تاریخی این رویکرد و به تعبیری، به آسیب‌شناسی تاریخی، فکری و علمی این مطالعات بپردازیم و ضمن تعیین و تدوین یک نظام‌نامه معرفتی علمی و منسجم، به تدوین و طبقه‌بندی اصول و مبانی نظری، اصطلاحات تخصصی و روش‌های میان‌رشته‌ای، بومی‌سازی و نظریه‌پردازی در این حوزه همت گماریم و به تعبیری، نیازمند یک «مدیریت روشمند و



پخته» در این حوزه هستیم (ابراهیمی، ۱۳۹۳:۱۱۱-۱۳۷).

یادداشت

تحویل‌انگاری (Reductionism): عبارت است از یک فرایند یا یک نظریه که یک داده یا پدیده پیچیده را به یک اصطلاح ساده فرو می‌کاهد. به عبارت دیگر، خطایی است که فرد را از تحقیق منصرف ساخته و به فلسفه این است و چیزی جز این نیست سوق می‌دهد. (درزی و دیگران، ۱۳۹۲:۷۳.)

www.merriam-webster.com/dictionary



نتیجه گیری

الف) پژوهشگر مطالعات میان‌رشته‌ای در جستجوی تحلیل کلی‌تر و دقیق‌تر یک مسئله است؛ مسئله‌ای که حاصل یک شبکه‌گفتمانی پیچیده و چندرگه است. این شبکه پیچیده‌گفتمانی، دارای ابعاد و زوایای گوناگونی است که درک آن، محقق را یاری می‌کند تا پاسخی جامع و چندرشته‌ای به یک مسئله یا مجهول بدهد.

ب) در مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهشگر علوم اسلامی، یافته‌های تخصصی خود را با یافته‌های دیگران تلفیق و ترکیب می‌کند. در این تلفیق و ترکیب، لازم است که گونه‌ای از پویایی و گفت‌وگو میان هریک از طرفین وجود داشته باشد؛ یعنی هریک از طرفین، ضمن حفظ مرزها و حدود تخصصی خود و نادیده گرفتن انحصارگرایی در پاسخ به یک مجهول و یک مسئله، به مرزهای کلی و مشترک و پاسخ دقیق‌تر، کامل‌تر و ژرف‌تر می‌اندیشند.

ج) مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی به‌عنوان یک «ابزار» و «واسطه» می‌تواند از «منظرها» و «زوایای متعدد» به یک پدیده دینی بنگرد و برداشت‌های روزآمد و جامع‌تری بر مخاطبان عرضه کند و در حقیقت آنها را در فهم بهتر معارف و حقایق، کمک کند.

د) اهتمام به رویکرد میان‌رشته‌ای در علوم اسلامی، موجب فهم بهتر، نوگرایی، تحلیل متون دینی مبتنی بر پرسش‌ها و نیازها و چالش‌های روز، تکررگرایی، غنای علمی و افزایش روحیه شکیبایی و مدارا در برخورد با مباحث فکری و مسائل علمی و صاحبان علم و اندیشه می‌شود.

ه) در کاربست مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم اسلامی، لازم است که از تحمیل نظریه‌های علمی که خاستگاه آنها عمدتاً غرب بوده و بعضاً با جهان‌بینی، ارزش‌ها و اهداف اساسی دین و فرهنگ اسلامی در تضاد است، پرهیز شود.



پیش‌نماد علوم اسلامی شادمانه‌ساز و مردم‌پسند
۱۴۰۰

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، مرتضی (۱۳۹۳). «بررسی ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی» فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره ۶، ش ۲، ص ۱۹-۳۲.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۴). *شعاع اندیشه و شهود فلسفه سهروردی*، تهران، حکمت.
۳. ابن رشد، ابوالولید محمد (۱۳۸۷). *تهافت التهافت*، شرح: حسن فتحی، چاپ اول، تهران، حکمت.
۴. استادی، هوشنگ و جهانگیر مسعودی (۱۳۸۸). «نقد عقل عربی اسلامی در دیدگاه جابری و ارکون» *پژوهش‌های فلسفی و کلامی*، سال یازدهم، شماره ۲ (پیاپی ۴۲)، ص ۷۸-۱۰۲.
۵. استادی، هوشنگ (۱۳۹۹). «جریان نواندیشی مسلمانان در علوم اسلامی»، *مطالعات ادبی متون اسلامی*، سال پنجم، شماره ۲، (پیاپی ۱۸)، ص ۸۹-۱۱۷.
۶. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای»، فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۱، ص ۳۷-۵۶.
۷. برنجکار، رضا (۱۳۸۷). *آشنایی با علوم اسلامی (کلام، فلسفه، عرفان)*، چاپ هفتم، تهران، سمت.
۸. بن عمر، محمد (۲۰۱۶). «علوم أصول الفقه فی سیاق التطویر (قراءة فی مفاعیل التداخلية بین أصول الفقه و العلوم الاسلامية)»، *الاجتهاد، السنة ۱، العدد ۲*، ص ۷۹-۹۸.
۹. پارسا، فروغ (۱۳۹۵). *چالش زبانی؛ نخستین مسأله مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم*، www.ihs.ac.ir.
۱۰. خورسندی طاسکو، علی (۱۳۸۸). «تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای»، فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم اسلامی*، دوره اول، شماره ۴، ص ۵۷-۸۳.
۱۱. خورسندی طاسکو، علی (۱۳۸۷). *گفتمان میان‌رشته‌ای دانش*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۲. درزی، قاسم؛ فرامرز قاملکی، احد؛ پهلوان، منصور (۱۳۹۲). «گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در قرآن کریم»، فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دور پنجم، شماره ۴، ص ۷۳-۱۰۲.
۱۳. الراجحی، عبده (۱۹۸۱). *النحو العربی و اللسانیات المعاصرة*، ضمن کتاب جماعی «البحث اللسانی و السمیانی»، الرباط، منشورات كلية الآداب، رقم، السلسلة ۶.
۱۴. ربانی گلبایگانی، علی (۱۳۷۲). «رابطه کلام با علوم دیگر»، *کیهان اندیشه*، شماره ۴۹،
۱۵. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۸). «روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در تفسیر قرآن کریم»، *اندیشه دینی*، ش ۳۲، ص ۱۲۷-۱۲۸.
۱۶. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲). «ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی- فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای»، فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دور پنجم، شماره ۳، ص ۲۱-۳۵.
۱۷. شجاعی، حسین و دیگران (۱۳۹۴). «الزامات کلامی پژوهش میان‌رشته‌ای در قرآن با تکیه بر سطوح معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی و روش‌شناسی»، فصلنامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره هفتم، شماره ۴، ص ۲۱-۴۵.

۱۸. عبد الرحمان، طه (۱۹۹۹). *حوار من أجل المستقبل*، المغرب، منشورات الجیب.
۱۹. علوی پور، سید الحسن؛ نعمتی پور، علی (۱۳۸۸). «مطالعات میان رشته‌ای بحران جامعه مدرن»، فصلنامه *مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۳، ص ۱۴۴-۱۶۷.
۲۰. علی ابوریان، محمد (۱۳۷۲). *مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی*، ترجمه محمد علی شیخ، چاپ اول، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۲۱. فخاری، علیرضا (۱۴۰۰). *مطالعات میان رشته‌ای در حوزه دین ضرورت است نه اولویت، چرا کم توفیق بوده ایم؟*، «گفت‌وگو: www.iqna.ir».
۲۲. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۸). *روش شناسی مطالعات دینی*، چاپ پنجم، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲۳. فرقانی، محمد کاظم (۱۳۸۵). *مسائل فلسفه اسلامی و نوآوری‌های ملاصدرا*، چاپ اول، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲۴. فکری، مسعود؛ صالحی، مریم (۱۳۹۷). *روشنفکران جهان عرب*، چاپ اول، تهران، ترجمان علوم انسانی.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *کلیات علوم اسلامی (اصول فقه - فقه)*، چاپ دهم، قم، صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). *کلیات علوم اسلامی (منطق - فلسفه)*، چاپ سی ام، قم، صدرا.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). *مقالات فلسفی (حکمت صدر المتألهین)*، چاپ اول، تهران، حکمت.
۲۸. مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی*، به کوشش پرویز عباسی داکانی، الهام.
۲۹. میرزاده، فرامرز (۱۳۹۴). «بررسی و نقد تاریخ‌گرایی و ساختارگرایی در اندیشه محمد عابد الجابری»، *حکمت معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۳، ص ۱۰۱-۱۲۰.
۳۰. نامور مطلق، بهمن؛ کنگرانی، منیژه (۱۳۸۹). *دانش‌های تطبیقی*، چاپ اول، تهران، سخن.
۳۱. نیکزاد، عباس (۱۳۸۶). *عقل و دین از دیدگاه ملاصدرا و برخی فیلسوفان معاصر صدرایی*، چاپ اول، تهران، امیرکبیر و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۲. نقیبی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *آشنایی با پژوهش‌های میان رشته‌ای در علوم اسلامی*،
www.hamshahrionline.
۳۳. یعقوب‌نژاد، محمد هادی (۱۳۹۳). «سازماندهی علوم انسانی اسلامی نیازی میان رشته‌ای»، فصلنامه *مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره ۶، شماره ۲، ص ۱۱۱-۱۳۷.



